

در حضور اخلاص

سرگذشت‌های ویژه از سلوک و سیره امام خمینی (س)

هر زمانی برای نوشتن درباره امام راحل نیاز به بهانه نداریم، چه برسد به اینکه گرفتار تزلزل خواص و نخبگان در تاریکی‌های فتنه، بدعت و شبهه باشیم. در چنین حالتی، رجوع به سیره و سلوک رهپویان حقیقت و سالکان وادی طریقت به عنوان نشانه‌های هویت، اصالت و انسانیت یک ضرورت است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

امام، حکیم حکمت توحیدی و زعیم عالم کثرت بود. اما نه حکیمی متعارف و زعیمی منفعل؛ زیرا شجاعانه عادات متعارف را که انسان‌ها به آن خو گرفته و اسیر آن می‌شدند، برهم می‌زد و طرحی نو درمی‌انداخت. خرق عادات خصلت حکیمان وحدت و زعمای کثرت است. امام را باید حکیم مخاطره‌ها دانست که سیاست را با همه نیرنگ‌هایش، فقه را با همه درگیری‌هایش، عرفان را با همه ریاضت‌هایش و فلسفه را با همه زمختی‌هایش، به درسی لذت‌بخش و

اعتلا آفرین بدل می‌ساخت.

رویکرد امام به جامعه، فقه و سیاست، شوریده و درهم کوبنده بود. در جامعه به مردم نه طبقات؛ در فقه به جامعه نه شخص و در سیاست به دین، اخلاق و خدمت، نه نیرنگ، فریب و قدرت نظر داشت. از درافتادن با مشهورات زمان و هیولای استبداد و استعمار ترسی به خود راه نمی‌داد. درست در همان زمانی که همه فکر می‌کردند در چنگال شیر نر خونخواره، چاره‌ای جز تسلیم و رضا ندارند، بر بی‌رمقی سیاسی، فقهی و فرهنگی خواص جامعه می‌تاخت و این بی‌رمقی‌ها را مورد انتقاد قرار می‌داد. در عالم کثرت شعر وحدت می‌سرود.

بزرگ‌ترین رهبر یک انقلاب دینی و مردمی را هیچ چیز جز تکلیف الهی فریفته نمی‌کرد و به تحرک و انمی‌داشت. شباهتی به رهبران متعارف سیاسی و مذهبی نداشت. اهل سیاست بود، اما از اصول دانش سیاسی متعارف که اراده معطوف به قدرت دارد، بی‌زاری می‌جست. اهل فلسفه بود، اما از بازی‌های زبانی فیلسوفان مدرن که مفتی پادشاهان مستبد و قدرت‌های استکباری هستند، بهره‌ای نداشت. اهل فقه بود، اما سقف معیشت خود و اصحاب خود را بر ستون شریعت استوار نمی‌ساخت و کالای افتاء در بازار فقه پویا معامله نمی‌کرد تا ثابت نماید که شریعت اسلام با علم جدید، فلسفه جدید، سیاست جدید و تمدن جدید با همه خوبی‌ها و آفت‌هایش همساز بوده و مورد تأیید آنها می‌باشد.

برای شناختن امام نیاز نیست گرفتار مفاهیم غامض و مقامات دست‌نیافتنی آسمانی و علم کیمیا و لیمیا و سیمیا شویم. امام را در جوار امتش به راحتی و سادگی می‌توان شناخت نه در درون حزب من، جریان من، باند من، سازمان من، خط من، چپ من، راست من، اصلاح‌طلب من، اصولگرای من و... نه جدای از امت. برای بازخوانی سیره و سلوک امام همیشه دستاویزی داریم. اما مگر برای رجوع به حقیقت نیاز به دستاویز داریم؟ ما همیشه در معرض تهاجمات نفس اماره هستیم و همیشه نیاز به رجوع به سیره و سلوک عالمان الهی داریم. اما امروز در فضایی شبیه فضایی که نفس پرستان، قدرت‌دوستان، ساده‌لوحان و منافقان‌سبز و سرخ‌رنگی و مخملی و دشمنان

آرمان‌های امام و انقلاب اسلامی برای نظام ما درست کرده و می‌کنند، بیش از همه نیاز به رجوع به سیره و سلوک امام در عالم کثرت داریم.

هیچ چراغی روشن‌تر از سیره ولایت‌پذیری و دشمن‌ستیزی امام در شب نیجور تفرقه و نفاق نیست. شاید برای خواصی که اسیر مثلث فتنه و بدعت و شبهه گردیده‌اند و راه امت به بیراهه می‌برند، بازگویی این خاطره‌ها راهنما و راهبر باشد.

بازگوکننده این خاطرات، حجت‌الاسلام سید حمید روحانی، یار و همراه امام در نجف، پاریس و قم و مورخ انقلاب و نویسنده آثار گرانقدری چون «نهضت امام خمینی» است.

فصلنامه پانزده خرداد به عنوان پاسدار ارزش‌های انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی کبیر دست همیاری بسوی کسانی دراز می‌کند که هنوز هیچ راه دیگری را جز راه امام، حافظ دین، دولت، فرهنگ، اصالت، آزادی و استقلال این مرز و بوم نمی‌دانند.

آنچه در پی می‌آید گفتگوی مجله «پاسدار انقلاب» با دکتر سید حمید روحانی در سال ۱۳۶۰ می‌باشد.^۱

این مجله در مقدمه آورده است:

حجت‌الاسلام سید حمید روحانی، مورخ انقلاب و نویسنده «نهضت امام خمینی» و کتاب‌های دیگر و یار و همراه امام در نجف، پاریس و قم، این بار برای پویندگان حق دریچه‌ای به سوی ویژگی‌های زندگی امام می‌گشایند:

بسم الله الرحمن الرحيم

انسان اگر بخواهد ویژگی‌های امام را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار بدهد واقعا باید گفت «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» و درخور این است که کتاب‌هایی در این زمینه نوشته بشود، نه حتی یک کتاب، و قهرا در یک گفتگوی محدود نمی‌توان حق مطلب را ادا کرد ولی، خب، آب دریا را به قدر تشنگی باید چشید؛ «مالایدرک کله لایترک کله»

۱. از اولین ویژگی‌های امام می‌توان گفت مقام علمی ایشان است. ما در بین مجتهدان و فقهایمان متخصص در یک رشته خاص زیاد داشتیم. فقهای ما غالباً در یک رشته‌ای از رشته‌های علوم اسلامی تخصص دارند؛ یکی در فقه، یکی در اصول، یکی در فلسفه، ولی کمتر دیده شده مجتهدی که در فقه تخصص کلی دارد در اصول هم همان تخصص را داشته باشد یا مجتهدی در اصول تخصص فوق‌العاده دارد در فقه و فلسفه هم همان تخصص را داشته باشد و یا یک فیلسوف، فقیه هم باشد و یا یک فقیه، فیلسوف هم باشد؛ این‌گونه کمتر دیده شده است ولی می‌بینیم امام را یک فوق‌العادگی دیگری است و آن اینکه در همان شرایطی که از نظر فقهی به حد اعلا و حد کمال مهارت است به اعتراف بسیاری از افاضل و علما و خبرگان در اصول و فلسفه و در سایر معارف اسلامی، تخصصشان به حدی است که می‌توان گفت در بین مراجع و علمای اسلام بی‌نظیر است و نه تنها در تاریخ معاصر بلکه در تاریخ گذشته هم در بین فقها و مجتهدان کمتر اتفاق افتاده است که یک نفر در همه علوم و معارف اسلامی (نه اینکه وارد باشد) علاوه بر وارد بودن تخصص داشته باشد و حتی بالاتر، طبع شعر نیز داشته باشد و در این زمینه هم تخصص داشته باشد. یاد می‌آید وقتی کتاب «مبارزه با نفس یا جهاد اکبر» را تنظیم می‌کردم من به مناسبت فرمایشی که ایشان در ضمن بحث اخلاقیشان بیان کرده بودند که «بسیاری دنیا را در همان دید محدود می‌نگرند و دنیایشان همان دنیای مادیت است و بینششان جولان ندارد که فراتر از دنیای مادی را بنگرند»، یک شعری در پاورقی آوردم:

چو کرمی که میان سیب نهان است زمین و آسمان او همان است
 امام که قبل از چاپ، آن را مطالعه کردند نوشته بودند:
 این شعر از نظر قافیه جور نیست مگر این که شعر را به این صورت در بیاورید:
 چو کرمی کو میان به نهان است زمین و آسمان او همان است
 که نشان از دقت و تبحر ایشان در اشعار دارد.

۲. در ارتباط با دید سیاسی امام، که می‌توان آن را بخش دیگری از ویژگی ایشان شمرد، این بود که چه زود در می‌یافت نقطه ضعف دشمن در کجاست و ضربه را هم از همان‌جا وارد

می‌کرد و الان هم همین‌جور است. در روزی که به مدرسه فیضیه حمله شد، دوم فروردین ۱۳۴۲، ایشان دریافت که این حمله و وحشیگری و به خاک و خون کشیدن مدرسه فیضیه فقط و فقط برای این است که روحانیان را بترسانند و از صحنه خارج کنند و از صدور اعلامیه و سخنرانی باز بدارند و وحشت ایجاد کنند. اولاً باید جو ایران را بعد از حمله به مدرسه فیضیه مجسم کرد تا دریافت که امام در خنثی کردن آن توطئه چه نقش منحصر به فردی داشته‌اند با یورش که رژیم به مدرسه فیضیه کرد و آنجا را به خاک و خون کشید رعبی در سراسر ایران ایجاد شد که شاید کافی بود برای پنجاه سال دیگر نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کند و ایشان دریافت که رژیم چه برنامه‌ای را، چه نقشه‌ای را دنبال کرده و چه کار می‌خواهد بکند و به اندازه‌ای سریع و قاطع در مقابل این توطئه به‌پا خاست و این توطئه را خنثی کرد که شاید کمتر رهبری بتواند یک چنین نقشی را ایفا کند. هنوز هفته‌ای از فاجعه مدرسه فیضیه نگذشته بود، هنوز در خانه بسیاری از علما و مراجع، که در روز دوم فروردین و بعد از خبردار شدن از اینکه رژیم به مدرسه فیضیه حمله کرده بسته شده بود، هنوز باز نشده بود، هنوز بسیاری از روحانیان و طلاب با لباس روحانی جرئت نمی‌کردند در خیابان‌ها ظاهر بشوند، هنوز مردم جرئت نمی‌کردند به منزل مراجع نزدیک بشوند، هنوز همه‌جا وحشت و رعب و ترس حکم‌فرما بود؛ یکبارہ دیدیم اعلامیه‌ای از امام صادر شد: «شاه‌دوستی یعنی غارتگری، شاه‌دوستی یعنی آدمکشی، شاه‌دوستی یعنی هدم اسلام و محو آثار رسالت»

این اعلامیه انگار آبی بود که روی آتش ریختند، امام به اندازه‌ای جالب و ماهر توانست نقشه رژیم را خنثی کند که خود رژیم انگشت به دهن ماند، امام مترصد بودند از اینکه نقطه ضعف رژیم در کجاست که از همان‌جا ضربه را وارد کنند. قبل از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود که رژیم می‌دید موج انقلاب سراسر ایران را فراگرفته است و خطر، نظام شاه را تهدید می‌کند، از این رو، علما و گویندگان روحانی تهران را به ساواک خواسته بود و به آنها گفته بود:

ما نمی‌خواهیم به شما بگوییم که شما به طور کلی از دولت انتقاد نکنید و هیچ حرفی نزنید و در منابر و مساجد در مسائل سیاسی سخنی به میان نیاورید، ولی از شما

می‌خواهیم از سه موضوع حرف نزنید: علیه شاه صحبت نکنید، علیه اسرائیل هم صحبت نکنید، و مرتب نگویید اسلام در خطر است، بقیه هر چه می‌خواهید بگویید. این خبر که به گوش امام رسید، ایشان در سخنرانی روز ۱۳ خرداد شاید بیش از ۱۰ سطر علیه اسرائیل سخن گفت:

اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت روحانیت باشد، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت مسلمان باشد، اسرائیل می‌خواهد این ملت را به خاک و خون بکشد، اسرائیل می‌خواهد در این مملکت زراعت را فلج کند، تجارت را از بین ببرد.

بعد هم خطاب به شاه: «بدبخت، بیچاره ۴۵ سال از عمرت می‌رود، یک کمی تأمل کن، یک کمی تدبیر کن، من نمی‌خواهم یک روزی اگر ارباب‌ها بخواهند تو را ببرند، مردم جشن و چراغانی کنند و...» و بت‌شکنی کرد که در تاریخ کم‌نظیر است.

و نیز در ارتباط با احیای کاپیتولاسیون در ایران، بعد از آنکه رژیم این برنامه ننگین را احیا کرد و به امریکا در ایران مصونیت کنسولی داد، خب، امام به خشم آمد، رژیم دریافت که امام می‌خواهد روی این مسئله عکس‌العمل نشان بدهد، یک شخصی که از بستگان نزدیک امام حساب می‌شود و با رژیم هم در ارتباط بود فرستاده بودند خدمت امام که ایشان را قانع کند که از امریکا سخن به‌میان نیاورد آن شخص آمده بود به قم ولی امام به او ملاقات نداد او به ناچار با برادر شهید مرحوم حاج آقا مصطفی ملاقاتی به‌عمل آورده بود و گفته بود که خلاصه الان جو به اندازه‌ای حساس است که امریکا دارد میلیون‌ها تومان پول خرج می‌کند در این مملکت که وجهه کسب کند و الان حمله و انتقاد به امریکا به مراتب از حمله به شاه خطرناک‌تر است، اگر امام برنامه‌ای دارد که سخنرانی بکند مواظب باشد به امریکا چیزی نگوید. حتی به شاه هم حمله بکند مهم نیست امام دریافت نقطه ضعفشان کجاست، لذا در آن سخنرانی تاریخی ضد کاپیتولاسیون که در قم ایراد کرد می‌بینیم فریاد می‌کشند که: «رئیس‌جمهور امریکا بداند که امروز از منفورترین افراد بشر است در این کشور امروز قرآن با او خصم است، ملت ایران

با او خصم است»، در اعلامیه‌ای هم که بر این اساس صادر کردند به حدی به امریکا حمله کردند که شاید در تاریخ مبارزات ایران بی‌سابقه بود.

در نجف اشرف هم بودند، گویا در سال ۵۲ بود، رژیم در مقام برآمده بود که یک نوع تفاهم و سازش با بعضی از علما قم به عمل بیاورد از جمله آقای شریعتمداری، بنا بود شاه سفری به قم بکند و بعضی از آقایان هم دیدنی از او به عمل بیاورند و یک تفاهمی به وجود بیاید و این شکاف عمیقی که بین روحانیت و دربار به وجود آمده تا حدی پر شود. آقای شریعتمداری گفته بودند (آنطور که نقل کردند برای ما) که: «من حرفی ندارم ولی چه کنم با برخورد و عکس‌العمل بعدی امام؟»، در این میان یکی از علمای ساده‌لوح و بی‌تجربه را واسطه قرار داده بودند که امام را قانع کند که در این شرایط صلاح است مثلاً بعضی از علمای قم با شاه ملاقاتی به عمل بیاورند و شما خوب است که بی‌تفاوت بگذرید و در این زمینه عکس‌العملی از خود نشان ندهید. تا آن روز ندیده بودم امام در اعلامیه‌شان شخص شاه را با اسم مورد حمله قرار دهد یکبار در تاریخ ۱۶ رمضان ۹۳ اعلامیه‌ای از طرف امام صادر شد که:

... شاه بی‌حیثیت روی سر سپردگی به امریکا و اظهار تبعیت هر چه بیشتر، به ظاهر ساکت و در واقع طرفداری از اسرائیل می‌کند، این شاه ایران است که دست اسرائیل را در سراسر ایران بازگذاشته و... این شاه است که نفت ایران را به دشمنان اسلام و بشریت تسلیم کرده... شاه ایران با صحنه‌سازی در سراسر ایران تظاهرات راه انداخته با امضای روحانی‌نمایان درباری و ساخته دست سازمان‌های اوقاف و امنیت به اسم علمای اسلام تلگرافات تبریک صادر می‌نماید... به امر این مرد خبیث به مدارس اسلامی دختران ایران هجوم برده هتک محترمانه را نموده از آنان سلب آزادی کرده‌اند... من از این خدمتگزار بی‌چون و چرای امریکا برای جهان اسلام احساس خطر می‌کنم... وظیفه علما اعلام و مبلغان است که... جنایات این عفریت خونخوار را بیش از پیش برملا سازند تا چهره باطنی او بهتر روشن گردد... اینجانب کرارا خطر اسرائیل و عمال آن را که در رأس آنها شاه ایران است گوشزد کرده‌ام... و ایران تا گرفتار این دودمان ننگین است روی آزادی نخواهد دید.

و بدین وسیله راه هر گونه تفاهم، سازش و کنار آمدن با روحانیت را به روی دربار و طاغوت مسدود ساختند و نیز آن روز که امام در پاریس تصمیم گرفتند به ایران بیایند، خود امام گفتند وقتی از ایشان سؤال شد که چه عاملی و چه انگیزه‌ای ایشان را بر آن داشت به ایران بیایند: «اینکه من دیدم مقامات امریکایی مستقیم یا غیرمستقیم ما را تهدید می‌کنند از آمدن به ایران خودداری کنیم. ما دریافتیم که اینها از رفتن ما به ایران نگران هستند.»

این تیزبینی و ژرف‌نگری ایشان است، توجه دارد که نقطه ضعف دشمن در کجاست، دشمن در چه موقعیتی قرار دارد و چگونه باید ضربه را به او زد و این واقعا از ویژگی‌های مهم و اساسی ایشان است.

و باز از ژرف‌نگری‌های ایشان که این نه تنها در قبال رژیم بود که ایشان هشیارانه برخورد می‌کردند و آگاهانه در می‌یافتند که نقش رژیم چه می‌باشد و نقشه‌اش چگونه است و نقاط ضعفش در کجاست بلکه با هر فرد یا شخص و گروه و دسته‌ای که برخورد می‌کردند می‌بینیم که همین آگاهی و ژرف‌نگری را داشتند و به گونه‌ای بود که در اولین برخورد طرف را می‌شناختند که این چه کاره است و روی چه انگیزه‌ای آمده و چه کار دارد و چه می‌خواهد بگوید و چه نتیجه‌ای می‌خواهد بگیرد.

من این را از برادر شهیدم، حاج آقا مصطفی، شنیدم که امام می‌گوید:

وقتی گاهی کسی پیش من می‌آید دهن باز می‌کند هنوز حرفش تمام نشده می‌فهمم که این چی می‌خواهد بگوید و چه نقشه‌ای دارد و چه نتیجه‌ای می‌خواهد از این ملاقات با من بگیرد.

آن روزی که گروهی، هواپیمایی از دبی ربودند و به بغداد آوردند که بعد به اسم سازمان به اصطلاح «مجاهدین خلق» معروف شدند. فردی از اینها به نام حسین احمدی روحانی آمد در محضر امام و ادعای اینکه ما در راه پیشبرد آرمان‌های مقدس اسلام و به پیروزی رساندن نهضت شما دست به کار شده‌ایم؛ جوان‌هایی هستیم چنین و چنان، دارای دید اسلامی، بینش قرآنی، مطالعات ما در قرآن زیاد است در نهج‌البلاغه چنین و چنان است و از شما می‌خواهیم

که سازمان ما را تأیید کنید. آن‌طور که امام خودشان فرمودند، به ایشان جواب داده بودند که: «تا درباره شما تحقیق و بررسی نکنم نمی‌توانم شما را تأیید کنم.» آن شخص موافقت کرده بود که تمام نوشتجات خودش را بیاورد و با امام روزانه یک‌ساعتی، نیم‌ساعتی گفتگو کند و مسائل را برای امام بیان کند.

تعبیر امام این بود که:

حدود یک‌ماهه مرتب او می‌آمد و با من ملاقات می‌کرد، برنامه‌شان را، نقشه‌شان را، سوابقشان را، بینششان را در مسائل اسلامی، اجتماعی، سیاسی، کشورداری، در مسائل مختلف شرح می‌داد، خود امام تعبیرشان این بود که من فقط گوش می‌دادم، او حرف می‌زد.

بعد فرمودند:

وقتی ایشان آمد مدتی برای من از برنامه سازمانشان گفت، از افکار و اندیشه و بینش‌شان مطالبی بیان داشت و نوشتجات را آورد برای من، خواندم به این نتیجه رسیدم که اینها همان منحرفان چپی هستند که می‌دانند از آنجا که در کشوری مثل ایران که اسلام هزار سال است در رگ و ریشه مردم نفوذ کرده هیچ حرکتی بدون تکیه بر اسلام به پیروزی نمی‌رسد و هیچ‌گروهی و دسته بدون تکیه به اسلام نمی‌توانند در ایران پایگاه مردمی داشته باشند، از این رو، با دم‌زدن ظاهری از اسلام می‌خواهند همان برنامه‌هایی را پیاده بکنند که گروهک‌های دیگر مارکسیستی و کمونیستی و منحرفان ملحد دارند.

روی این جهت دیدیم که امام طبق همین دیدی که از آغاز حرکت منافقان نسبت به اینها پیدا کرد از هر گونه تأییدی نسبت به آنها خودداری کرد و به رغم تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایی که از اطراف و اکناف، چه از طریق روحانیان، چه از طریق مقامات سیاسی و ملی، در داخل و خارج به عمل آمد و فشارهایی که بر امام آمد، نتوانستند کوچک‌ترین تزلزلی در این اراده و تصمیم به‌وجود بیاورند و این واقعا می‌توان گفت از قهرمان‌کاری‌های امام بود و ثابت کرد که مرد وظیفه است به حدی جو در آن روز به نفع این گروه منافق که به اسم مجاهد خلق معروف

شده بودند اوج گرفته بود که می‌توان گفت کوچک‌ترین انتقادی نسبت به این گروهک با شدیدترین ضربه مواجه می‌شد. بسیاری از افراد را من می‌شناسم که معتقد بودند که:

دیگر نقش امام در مبارزه و در نهضت پایان رسید امام با عدم تأیید مجاهدین خلق شکست خود را امضا کرد و از صحنه کنار رفت و امروز روزی است که فقط سازمان مجاهدین خلقند که می‌توانند نهضت را رهبری کنند و انقلاب را به پیش ببرند.

امام توجه داشت که مرتب از ایران برایشان نامه می‌آمد «پرستیژ شما پایین آمده! در بین مردم دارد کم‌کم نقشتان فراموش می‌شود، مجاهدین خلق دارند جای شما را می‌گیرند!» ولی ایشان مرد وظیفه هست، کوچک‌ترین تزلزلی در این اراده ایشان به وجود نیامد، سخت ایستادند روی تصمیم خودشان و امروز ثابت شد چه گروهک خطرناک منحرفی بودند که نه تنها می‌خواستند نهضت را منحرف کنند بلکه می‌خواستند اسلام را از میان ببرند. البته بعد از آنکه امریکا دید این انقلاب و این نهضت امام شکست‌ناپذیر است و دیگر با تبعید ایشان و دور داشتن ایشان از ایران و با اعدام و زندانی ساختن روحانیان و با کشتن علمای متعهد مثل مرحوم سعیدی نمی‌توان این نهضت را از بین برد، در مقام این برآمدند که نهضت را منحرف کنند؛ در مرحله اول از طریق گروهک‌های چپی بود مثل سیاهکل، حرکت گروه مارکسیستی و کمونیستی که در سال ۴۹ به وقوع پیوست و اثر عمیقی در بین ملت ایران گذاشت. مردم که از فشار و ظلم بی‌حد رژیم، جانیشان به لب رسیده بود از این حرکت به وجد آمدند، امیدوار شدند و خطر این بود که نهضت از مسیر راستین خودش منحرف بشود، اینجا بود که دیدیم، امام ضربه را قاطعانه وارد کرد، طی یک نامه‌ای که به اتحادیه انجمن دانشجویان مسلمان خارج از کشور نوشت، جمله‌ای دارد تقریباً به این مضمون: «از حادثه آفرینی استعمار در کشورهای اسلامی، نظیر حادثه سیاهکل و حوادث ترکیه فریب نخورید و اغفال نشوید». همزمان با جریان سیاهکل، جریان دیگری در ترکیه اتفاق افتاد؛ چپی‌ها در آنجا دانشگاه‌ها را به اعتصاب کشاندند. موجی از حرکت مارکسیستی در منطقه داشت فراگیر می‌شد و امام دریافت که چه نقشه‌ای پشت این جریان‌هاست و با این موضع واقعا توانست ملت ایران را از خطر انحراف

نجات بدهد و نهضت را از بیراهه باز بدارد. ولی جریان سیاهکل اگر می‌توانست در مسیر نهضت، انحراف به‌وجود بیاورد جریان منافقان خلق واقعا جریانی بود که می‌توانست به‌طور کلی اسلام را وارونه کند و نهضت امام را به‌طور کلی زیر و رو کند؛ برنامه‌ای بریزد که بعد از ۵۰ سال دیگر، تازه بفهمیم که چه کلاهی سرمان رفته است. چنانکه بعد از جریان مشروطه، امپریالیسم انگلیس توانست نقشه‌ای را پیاده کند که بعد از آنکه ۵۰ سال گذشت، تازه ما فهمیدیم که در آن روز، مسیر انقلاب را منحرف کرده بودند و ملت درنیافته بود که چه کلاهی سرش رفته بود. برنامه منافقان خلق هم یک چنین توطئه‌ای بود که می‌خواستند به‌طور کلی اسلام را و انقلاب را به‌حدی وارونه کنند که دیگر آن اسلام راستین نتواند برای نیم قرن دیگر سربلند بکند و این امام بود که بار دیگر نقش رهبری و سازنده خودش را نشان داد و توانست در مقابل خطر عظیم و توطئه استعماری، کمر راست کند و بایستد و نگذارد که ملت اسلام و انقلاب اسلامی ما دچار چنین ورطه خطرناکی بشود؛ این نقش تاریخی ایشان هرگز فراموش نمی‌شود.

۳. از ویژگی‌های امام، جامعیت ایشان است. شاید رمز موفقیتشان در این نهضت همین بود که اسلام را در همه ابعاد شناخته و به‌کار بسته بودند. متأسفانه در رابطه با شناخت اسلام و حقایق اسلامی انحرافات به‌وجود آمده و هر کس یک بعد از اسلام را چسبیده و فکر کرده اسلام در همان خلاصه می‌شود. برخی اسلام را در عبادت و نماز و روزه خلاصه کرده‌اند و فکر کرده‌اند اسلام تنها این است که خدا را عبادت کنند واجب را به‌جا بیاورند، حرام را ترک کنند، مسائل دینی‌شان را بلد باشند طهارت، نجاست و از این قبیل چیزها، فکر می‌کنند که اسلام همین است. در مقابل، عده‌ای سربلند کرده‌اند و اسلام را خلاصه کرده‌اند در مسائل سیاسی، اسلام یعنی سیاست، باید با ظلم مبارزه کرد، با ستم مبارزه کرد، حالا نماز نخواندیم هم نخواندیم، با ظلم مبارزه بکنیم کافیست. شنیدیم که بعضی از این ملی‌گرایان به اصطلاح جبهه ملی در زندان نماز نمی‌خواندند و وقتی که اینها را نصیحت می‌کردند که چرا نماز نمی‌خوانید می‌گفتند «شما بگذارید ما در راه وطنمان خدمت بکنیم، خدا از ما نماز نمی‌خواهد! بهترین نماز

همین خدمت در راه وطن است.» اینها به اصطلاح مسلمان هم بودند. در مقابل می‌بینیم دسته‌ای دیگر اسلام را خلاصه کرده‌اند در خدمت به خلق، می‌گفتند: «عبادت بجز خدمت خلق نیست» و حال آنکه اسلام همه اینها را دارد؛ اسلام هم نماز دارد، هم سیاست دارد، هم عبادت دارد، هم خدمت به خلق دارد و هم مبارزه و جهاد دارد؛ ابعاد گسترده‌ای است و کمتر کسی را دیدیم می‌بینیم که اسلام را با تمام ابعادش دریافته باشد و به‌کار بسته باشد و در این میان می‌بینیم امام، رهبر انقلاب، این ویژگی را دارد که در همان شرایطی که در سیاست در حد اعلای مهارت و تخصص است از مسائل عبادی غافل نیست، در مسائل عبادی به اندازه‌ای دقیق و با اهمیت است که کمتر ریاضت‌کش عرفان مسلک، این‌گونه خواهد بود و در همان شرایطی که در مسائل عبادی و نیایش و توجه به مسائل معنویت و روحانیت اهتمام بی‌حد می‌ورزد از مسائل اجتماعی و سیاسی و علوم اسلامی غافل نیست مثلاً ایشان در نجف اشرف (کمتر مرجعی را این‌گونه دیدیم)، از روزی که وارد نجف شدند تا روزی که از نجف مهاجرت کردند هر شب ۲ ساعت که از شب می‌رفت، زمستان یا تابستان هوای سرد، گرم، ایشان در حرم حضرت علی(ع) بودند؛ حریشان ترک نمی‌شد. درست سر ساعت ۳ به وقت محلی، که در تابستان ساعت ۲، ۱۰ شب می‌شد به وقت اینجا، در زمستان هشت شب می‌شد و ایشان سر ساعت ۳ در حرم حضرت علی(ع) بودند. این برنامه‌شان هرگز ترک نمی‌شد؛ حتی یک وقت به دنبال کودتایی که در عراق رخ داد و حکومت نظامی شده بود، برادر شهید مرحوم حاج آقا مصطفی می‌گفتند که:

۱. دیدیم آقا توی اتاق نیست گفتیم نکنند که آقا رفته باشد حرم، کجا رفته باشد، این طرف بگرد، آن طرف بگرد، تا اینکه دیدیم رفته بالای پشت‌بام ایستاده رو به گنبد حضرت علی(ع) و دارد زیارتنامه می‌خواند.
- یا مثلاً یکی از اساتید قم قبل از اینکه امام به زندان و تبعید کشیده بشود (البته حاج آقا مصطفی هم منزل آقا بودند، خانه جداگانه‌ای نداشتند) گفت:
۲. نصف شب از خواب پریدم و دیدم صدای آه و ناله در خانه بلند است و نگران شدم

که چه اتفاقی افتاده است، حاج آقا مصطفی که پهلویم خوابیده بود بیدارش کردم گفتم: بلند شو! ببین در خانه‌تان چه خبر است؟ مرحوم حاج آقا مصطفی بلند شدند و نشستند، گوش فرا دادند و گفتند: آقااست مشغول تهجد می‌باشد، مشغول عبادت است.

یا در شبی که ایشان را از تهران به قم منتقل کردند، در شب ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ ساعت ۱۰ بود به قم رسیدند. موج جمعیت و هجوم اهالی قم به طرف ایشان بیش از این است که بتوان آن را وصف کرد. تا ساعت ۱۲/۵ شب ازدحام در منزل ایشان ادامه داشت با چه وضعی مردم را قانع کردند که آنجا را ترک کنند، بعد از آنکه مردم متفرق شدند آنهایی که آن شب در خدمت ایشان بودند و آنجا خوابیده بودند گفتند: «آقا ۲ ساعتی استراحت کرد و بعد بلند شد و مشغول تهجد شد» و این را آنهایی که از نزدیک با ایشان ارتباط داشتند بارها گفتند که: «شاید بیش از ۵۰ سال باشد که فجر طالع نشده که چشم امام در خواب بوده باشد».

۴. این نمونه کوچکی از توجهشان به مسائل عبادی و معنوی است و از آن طرف با وجود آنکه ایشان یک رجل سیاسی است و یک سیاستمدار به تمام معنا، به معنای واقعی کلمه است، می‌بینیم که به اندازه‌ای خاضع و خاشع و دور از مسائل خودخواهی و خودبینی و خودنمایی است که انسان را به شگفتی وامی‌دارد. اولین بار که کتاب تحریرالوسیله ایشان در نجف اشرف به چاپ رسید روی آن نوشته بودند «زعیم الحوزات العلمیه»، درباره آقای خوئی تعبیری می‌شد به عنوان «زعیم الحوزه العلمیه»، این لقب خاصی بود که به آقای خوئی داده می‌شد. وقتی که کتاب منتشر شد و امام آن جمله را روی جلد دیدند، مسئول را خواستند، گفتند: «این کار را به دستور چه کسی کرده‌اید؟» و اولتیماتوم دادند که: «اگر این جمله را از پشت جلد کتاب بردارید دستور می‌دهم تمام این کتاب را توی دجله بریزند.» عین جمله ایشان بود. بعد آنها به دست و پا افتادند و روی جلد یک آرمی زدند که اصلاً این کلمه زعیم الحوزات العلمیه خوانده نمی‌شد. شاید هنوز از آن جلدهای اولی موجود باشد.

و نیز از تواضع و فروتنی امام و بی‌اعتنایی ایشان به مسائل مبتذل دنیوی می‌بینیم که در مراسم یادبودی که برای مراجع در نجف گرفته می‌شد ایشان صبر می‌کرد که علمای طراز

اول، مجلس فاتحه برگزار می‌کردند بعد علمای طراز دوم، مراسم فاتحه برگزار می‌کردند، بعد نوبت طلاب و افاضل حوزه می‌رسید. آنها هم برگزار می‌کردند، آن آخر امام دستور می‌داد که از طرف ایشان مجلس فاتحه بگذارند. به دنبال فوت مرحوم آقای حکیم ایشان نه تنها بعد از همه، مراسم فاتحه را برگزار کردند، بلکه دستور دادند که از پشت بلندگو که اعلام فاتحه می‌کنند، جز کلمه «سید خمینی» چیزی بر آن اضافه نکنند. آن مسئول که از بلندگوی صحن مطهر حضرت علی(ع) اعلام فاتحه می‌کرد وقتی آمده بود پشت بلندگو گفته بود که مجلس فاتحه از طرف سید خمینی در شب فلان برای مرحوم آیت‌الله حکیم برگزار خواهد بود، مردم حمله کردند که آن بیچاره را کتک بزنند که «این چه توهین و اسائه ادبی است که نسبت به امام کرده‌ای؟ و بدون تجلیل از مقام ایشان، نام ایشان را آورده‌ای؟» او گفته بود: «من تقصیری ندارم به من این جور دستور دادند که عین این کلمه را بگویم و چیزی بهش اضافه نکنم.»

یکی از روحانیان ایران آمدند به نجف بعد از فوت مرحوم حکیم و به امام گفتند که بعضی از علمای تهران به شما پیغام داده‌اند که این بی‌اعتنایی شما به بعضی از روحانیان و بعضی از مقامات روحانی موجب شده که بسیاری از روحانیان تهران، مردم را بعد از فوت آقای حکیم به دیگران رجوع بدهند در امر مرجعیت. می‌خواستند مثلاً به ایشان هشدار بدهند که اگر شما می‌خواهید در این زمینه برای شما کاری بشود باید بیشتر توجه کنید. امام در جواب آن شخص فرمودند: «سلام ما را به آن آقا برسائید و بگویید که شما هر چه مردم را از ما دورتر کنید ما راحت‌تر هستیم، وظیفه ما سبک‌تر است و مسئولیت‌مان کمتر است.» و بعد می‌بینیم که شخصی که تا این درجه به مسائل معنویت و عبادت توجه دارد چقدر در مسائل سیاسی و در امور کشوری و اجتماعی بیدار و آگاه و ژرفاندیش و دورنگر است که در کمتر کسی می‌توان این ویژگی‌ها و این خصوصیات را دید و به نظر من رمز موفقیت ایشان هم در همین بود که ایشان در همان شرایط که سیاستمداری قهار و عمیق بود، عابد و سالکی متواضع و فروتن بود.

۵. چنان‌که قبلاً یادآوری کردم از ویژگی‌های امام اینکه اسلام را با تمام ابعادش می‌بیند،

می‌شناسد و به کار می‌بندد و هر کار را نیز در جای خودش انجام می‌دهد؛ عبادت به جای خود، سیاست به جای خود، مسائل سیاسی، اجتماعی و اخلاقی هر یک به جای خود. این‌جور نیست که هیچ‌یک از مسائل و موضوعات اسلامی، دیگری را تحت‌الشعاع قرار دهد. در این یازده سالی که در نجف در محضر امام بودم هرگز نشد که حوادث و رویدادهای بزرگ سیاسی موجب آن شود که امام از برنامه «حوزه‌ای» و تدریس فقه اسلام باز بماند و یا با سردی و بی‌حالی این برنامه را انجام دهد. ما و بسیاری از شاگردان درس ایشان بارها اتفاق افتاد که به علت حوادث گوناگون سیاسی یا در سر درس حاضر نمی‌شدیم و یا با سردی و نگرانی در درس ایشان شرکت می‌کردیم، لیکن امام در همان لحظات حساسی که بزرگ‌ترین مسائل سیاسی و حوادث و رویدادهای روزگار در زندگی ایشان پیش آمده بود، وقتی بر کرسی تدریس می‌نشستند به جوری مسائل فقهی را موشکافی می‌کرد و آنچنان به تحقیق و بررسی مسائل علمی می‌پرداخت که انگار نه انگار حادثه‌ای رخ داده است. همان روز که فرزند عزیز ایشان، برادر بزرگوارم علامه شهید مرحوم حاج سید مصطفی (اعلی الله مقامه)، از طرف رژیم ضداسلامی بعث عراق دستگیر شد و به بغداد برده شد (۲۱ خرداد ۱۳۶۹)، در برنامه درسی امام کوچک‌ترین تغییری روی نداد و می‌توانم بگویم از روزهای دیگر عمیق‌تر و گسترده‌تر در مباحث مختلف علمی غور کردند و نیز به دنبال شهادت مرحوم حاج سید مصطفی، که به طور ناگهانی واقع شد و ضربه‌ای بود که به نظر من می‌توانست آسمان را با تمام بزرگیش بر سر بازماندگان و یاران نزدیک آن شهید فرود آورد، دیدیم که نه تنها در روحیه امام کوچک‌ترین خللی ایجاد نکرد و ایشان همانند کوهی استوار در برابر این فاجعه سنگین ایستاد، بلکه به زعمای حوزه که درس‌ها را به مناسبت این واقعه تعطیل کرده بودند اعتراض کرد که از تعطیلی درس‌ها و رکود حوزه جلوگیری نمایند و درس‌ها را شروع کنند و خود نیز وقتی بر کرسی تدریس نشست آنچنان در مباحث علمی به غور و بررسی پرداخت که «کان لم یکن شیئا مذکوراً»؛ گفتم هرگز مسئله‌ای و موضوعی و یا حادثه‌ای واقع‌ای نتوانسته ایشان را از وظایف و رسالت‌هایی که در ابعاد مختلف به عهده دارد، باز بدارد و موضوعی موضوع دیگر را

تحت الشعاع قرار دهد. با اینکه امام به رونق حوزه‌های علمی و درس و بحث علوم اسلامی تا آنجا اهتمام دارد که حاضر نیست به خاطر شهادت فرزند دلبندش بیش از چند روزی درس حوزه تعطیل باشد، هیچ‌گاه مسائل حوزه‌ها افکار و اندیشه‌های ایشان را تا آنجا به خود مشغول نمی‌کند که ایشان را از امور و مسئولیت‌های دیگرش باز بدارد و چه بسا مقاماتی که از مبارزه و مسئولیت‌های دیگر خود دست کشیدند به بهانه آنکه می‌خواهیم حوزه را حفظ کنیم و اگر به مبارزه ادامه دهیم حوزه لطمه می‌خورد و طلاب از درس خواندن باز می‌مانند.

۶. اهتمام امام به مسائل عبادی و معنوی را در پیش به طور نمونه بازگو کردیم و یادآور شدیم که امام به عبادت و تهذیب و خودسازی چقدر اهمیت می‌دهد و می‌دانیم که ایشان در راه تهذیب نفس و خودسازی چه زحمتهای کشیده و رنج‌ها برده است، لیکن می‌بینیم همین توجه به مسائل عبادی و معنویت و خودسازی هیچ‌گاه موجب نشده که امام به گوشه‌نشینی و انزواطلبی و به ذکر و ورد و عرفان‌بافی سرگرم شود و همه چیز را فراموش کند.

بعضی گمان می‌کنند که به یاد خدا بودن و با خدا اتصال داشتن تنها با ذکر و ورد گفتن ظاهری و تسبیح گرداندن ممکن است، ولی در این میان می‌بینیم که امام را برنامه دیگری است که ویژه خودشان می‌باشد.

امام بنا به اعتراف بسیاری از صاحب‌نظران متعهدی که با ایشان سالیان درازی از نزدیک ارتباط داشته‌اند «دائم‌الذکر» می‌باشد و پیوسته قلبشان به یاد خدا می‌تپد و مطمئن است، لیکن هیچ‌گاه دیده نشده که امام تسبیح بگرداند و یا لب بجنباند، و به اصطلاح ذکر بگوید. در طول سالیان درازی که در نجف در محضر ایشان بودم و گاهی اتفاق می‌افتاد در ملاقات عمومی که شب‌ها داشتند بیش از نیم‌ساعت مجلس در سکوتی ممتد فرو می‌رفت، هرگز ندیدم که امام به ظاهر به ذکر گفتن مشغول باشد و لب ایشان به نشانه ذکر و ورد و دعا بجنبند، در صورتی که همچنان که یادآور شدم، به اعتراف بسیاری از افراد متدین و آگاهی که سالیان درازی با ایشان از نزدیک ارتباط داشتند، امام همیشه به ذکر خدا و حمد و ثنای خالق یکتا مشغول است و کمتر لحظه‌ای است که ذکر خدا نگوید و شکر الهی به جا نیاورد. ولی به یاد خدا بودن و خدا را

خواندن چه ربطی دارد به تسبیح زدن و لب جنباندن و معرکه گرفتن و ریاکاری و عوامفریبی که بعضی‌ها به آن مبتلا هستند و این از ویژگی‌های امام است که با آنکه اغلب اوقات به ذکر خدا مشغول است از تظاهر به آن بیزار است.

نیز از ویژگی‌های ایشان است که به رغم توجه و اهتمامی که به زیارت، عبادت و دعا و ثنا دارد، از امور اجتماعی و تلاش در رفع گرفتاری‌های مردم و خدمت به خلق غافل نیست و این جور نیست که فکر کند اگر مفاتیح به دست گرفت و بالا سر مرقد مطهر بزرگوار نشست و به دعا و زیارت مشغول شد دیگر باید همه چیز را فراموش کند و هیچ احساس مسئولیتی نکند و حتی کار شخصی و امور زندگی خود را بر دیگری تحمیل کند و دلخوش باشد که اهل معنویت است و همیشه یک دست تسبیح و دست دیگر مفاتیح در مشاهد مشرفه و مساجد و معابد به ذکر و ورد مشغول و سرگرم می‌باشد یکی از علما برای من روایت می‌کرد که:

یک سال تابستان به اتفاق امام و چندتن دیگر از روحانیان به مشهد مشرف شدیم و خانه دربستی گرفتیم، برنامه ما چنین بود که بعد از ظهرها پس از یکی دو ساعت استراحت از خواب بلند می‌شدیم و به طور دسته‌جمعی روانه حرم مطهر می‌شدیم و پس از زیارت و نماز و دعا به خانه مراجعت و در ایوان باصفایی که در آن خانه بود می‌نشستیم و چای می‌خوردیم. برنامه امام این بود که با جمع به حرم می‌آمدند ولی دعا و زیارتشان را خیلی مختصر می‌کردند و تنها به منزل برمی‌گشتند و آن ایوان را آب جارو می‌کردند، فرش پهن می‌کردند، سماور را روشن و چایی را آماده می‌ساختند و وقتی که ما از حرم باز می‌گشتیم برای ما چای می‌ریختند.

یک روز از ایشان سؤال کردم که: «این چه کاریه، که زیارت و دعا را به خاطر آنکه برای رفقا چایی درست کنید مختصر می‌کنید و با عجله به منزل باز می‌گردید؟» می‌گفت که امام در جواب فرمودند: «من ثواب این کار را کمتر از آن زیارت و دعای طولانی نمی‌دانم»

تسبیح و سجاده و دلچ نیست، لیکن نباید فراموش کنند که همین امام عزیز که طبق نقل، ثواب آب و جارو کردن برای همسفران خود را کمتر از ثواب دعا و زیارت نمی‌داند، قبلاً گفتیم که در تمام مدت اقامت ایشان در نجف، جز در موارد استثنایی، برنامه زیارت هر شب ایشان هرگز ترک نشد. در اغلب ایام زیارتی در کنار قبر امام حسین(ع) بودند، در دهه عاشورا هر روز زیارت عاشورای معروفه را با صد مرتبه سلام و صد مرتبه لعن می‌خواندند، بیش از ۵۰ سال است که شاید کمتر اتفاق افتاده باشد که فجر طالع شود و چشم امام در خواب بوده باشد؛ به تهجد و سحرخیزی چقدر اهمیت می‌دهد. در ماه رمضان در هوای ۵۰ درجه گرمای نجف با آن سن و سال و ضعف مفراط، روزی ۱۸ ساعت روزه می‌گرفت و تا نماز مغرب و عشا را همراه با نوافل به‌جا نمی‌آورد افطار نمی‌کرد و همین امام در غروب روزی، وقتی خبردار می‌شود که رژیم فاشیستی بعث عراق می‌خواهد چند نفر از مردم بیگناه عراق، از جمله مرحوم قبانچی و بصراوی، را به جوخه اعدام بسپرد، نه تنها نماز جماعت را تعطیل می‌کند، بلکه از بجا آوردند نماز اول وقت نیز صرف نظر می‌کند و فرماندار نجف و دیگر مقامات را به حضور می‌طلبد تا بتواند جان چند نفر مسلمان را از خطر نجات بخشد.

به راستی یافتن خط امام و به کار بستن آن دشوار است و برای همه کس امکان‌پذیر نمی‌باشد و چه بسا افراط و تفریط‌هایی که مایه نگرانی‌ها و مصیبت‌هایی در جامعه اسلامی شده است، چه بسا افرادی که فکرشان از مفاتیح فراتر نرفته و از اسلام جز مفاتیح چیزی درک نکرده‌اند و در برابر، افرادی همانند دکتر علی شریعتی که اساساً مفاتیح و دعا را مورد تاخت و تاز قرار داده و اسلام را فقط در بعد دیگرش نگریسته‌اند که هر دو اشتباه و دور از خط اسلام و امام است.

از حضرت امام صادق(ع) روایت است که «کونوا دعاة للناس بغير السننکم لیروا منکم الورع و الاجتهاد و الصلوه و الخیر فان ذلک داعیه» این روایت به طور خلاصه می‌خواهد بگوید که یک

انسان متعهد و وارسته نه تنها با زبان و بیانش تبلیغ و ارشاد می‌کند، بلکه اعمال و رفتارش نیز برای مردم سرمشق، الگو و اندرزبخش است و اصولاً یک انسان مهذب و خودساخته به گونه‌ای است که عملکرد او نیز موجب پند، هدایت و ارشاد مردم می‌گردد و راستی که نمونه بارز این‌گونه انسان‌ها امام خمینی است که حرکت و سکون ایشان آموزنده، پنددهنده و ارشادکننده است و من شخصاً در این زمینه خاطرات ارزنده‌ای از عملکرد ایشان به یادگار دارم:

۱. روزی در نجف اشرف، امام خمینی برای برگزاری نماز جماعت خواستند وارد اطاق بیرونی شوند. کفش‌کن اطاق از کفش‌های مردمی که برای شرکت در نماز جماعت آنجا گرد آمده بودند انباشته شده بود به طوری که جای پا گذاشتن نبود. امام وقتی به کفش‌کن رسید و آن وضع را دید توقف کرد و از پا گذاشتن روی کفش مردم خودداری ورزید و دستور داد کفش‌ها را از سر راه جمع کنند و راه را باز نمایند. البته ما در این‌گونه موارد گاهی پا روی کفش‌ها می‌گذاشتیم و خود را دلخوش می‌کردیم که انشاءالله صاحبان این کفش‌ها به این مقدار تصرف، رضایت دارند، لیکن رهبر انقلاب دقیق‌تر، عمیق‌تر و باریک‌بین‌تر از آن است که ما فکر می‌کنیم؛ چه آنکه به عقبات و مکافات روز جزا باور دارد.

۲. امام در آن روزگاری که هنوز نهضت را آغاز نکرده بود، می‌دیدم وقتی وارد مجلسی می‌شد هر جا که جا بود می‌نشست و غالباً دم در و در جمع مردم کوچک و بازار می‌نشست، برخلاف بسیاری که حتماً باید روی مسند بنشینند، هر چند که چا تنگ باشد و استخوان‌هایشان درهم فشرده شود و موجب اذیت و زحمت آنانی شود که در کنارشان نشستند؛ اصولاً امام همیشه از مسندنشینی گریزان بوده‌اند و گریزانند.

۳. امام در رفت و آمدها و دید و بازدیدها همیشه تنها حرکت می‌کرد، با دار و دسته نمی‌رفت و از راه انداختن اصحاب و عساکر و اطراف‌ی متنفذ بود. آقای صانعی می‌گفت: «روزی در قم، امام می‌خواستند دیدن یکی از علما بروند، لیکن آدرس را نداشتند و از من آدرس خواستند. من هر چه اصرار کردم که به عنوان راهنمایی تا در آن منزل، ایشان را همراهی کنم نپذیرفتند.»

خاطره‌ای از نجف دارم که هر وقت یادم می‌آید خنده‌ام می‌گیرد. روزی بعد از پایان درس امام، در مسجد شیخ انصاری دوستان ما خبردار شدند که امام می‌خواهد به عیادت علامه امینی - رحمت‌الله - که در منزل بستری بود برود. گروهی دنبال امام راه افتادند تا ایشان را در عیادت علامه امینی همراه کنند. امام وقتی دم در منزل آن مرحوم ایستاده بود تا اذن ورود بدهند، متوجه شد که جمعی با ایشان آمده‌اند و می‌خواهند همراه ایشان وارد منزل شوند. از آنجا که نمی‌خواستند رسماً آنان را رد کنند، دست به حرکت جالبی زدند؛ منزل مرحوم علامه امینی دو در داشت؛ یکی در کوچه که وارد راهروی بزرگی می‌شد و در دوم در راهروی قرار داشت که به حیاط منزل متصل بود. در راهرو نیمه‌باز بود، امام با یک حرکت سریع وارد راهرو شد و با کمال خونسردی در را پشت سر خود بست و در راهرو ایستاد تا اذن ورود برسد. این حرکت امام به خوبی نمایانگر درجه استنکار و انزجار ایشان از رفت و آمد با دار و دسته و اطرافی می‌باشد که ایشان را به چنین حرکتی ناگزیر می‌سازد.

گویا در سال ۱۳۴۸ بود که به ۱۰ هزار زوار ایرانی پس از زیارت حج، ویزای عراق داده بودند. جمعیت انبوهی از زوار ایرانی در نماز جماعت امام، در مدرسه بروجردی نجف شرکت می‌کردند و پس از پایان نماز می‌خواستند در خیابان‌ها با سلام و صلوات امام را همراهی و بدرقه کنند. امام هر شب بعد از نماز وقتی می‌خواست از مدرسه بیرون برود دستور می‌داد که به مردم اعلام کنند هیچ‌کس حق ندارد با من از مدرسه بیرون بیاید. زوار در مدرسه مکث می‌کردند وقتی امام دور می‌شد به تدریج خارج می‌شدند. امام در شرایطی زوار ایرانی را از حرکت پشت سر خود برحذر می‌داشت که در عراق سخت تنها و بی یار و یاور بود و برای نمایش قدرت در برابر رژیم جابر عراق، که سخت می‌کوشید امام را در گوشه نجف ایزوله سازد، شاید حرکت زوار ایرانی پشت سر ایشان و ابراز احساسات نسبت به ایشان لازم و ضروری بود، لیکن امام از آنجا که به خدا متصل است و جز خدا نمی‌بیند، هیچ‌گاه خود را تنها احساس نمی‌کند و نیازی به این‌گونه نمایش قدرت ندارد.

۴. امام از پسرو پیشرو و این‌گونه امور سخت بیزار است. در نجف اشرف خود ناظر بودم

که گاهی در حرم مطهر حضرت علی(ع) استخوان‌های این پیرمرد در میان انبوه جمعیت درهم فشرده می‌شد، ولی به کسی اجازه نمی‌داد که مردم را کنار بزنند و برای ایشان راه بازکنند، در لابلای جمعیت تنه می‌خورد، صدمه می‌خورد و مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفت. به ویژه آنکه بسیاری از زوار از دهاتی‌های عرب بودند و بی‌مبالات و ناموزون راه می‌رفتند و گاهی به ایشان سخت صدمه می‌زدند، لیکن ایشان تمام این فشارها و رنج‌ها را در مشاهد مشرفه تحمل می‌کرد ولی پسرو و پیشروهایی را که مرسوم و متداول است تحمل نمی‌کرد.

آقای سید علی شاهرودی، پسر مرحوم آیت‌الله شاهرودی(اعلی‌الله مقامه) روزی در حرم مطهر حضرت علی(ع) ناظر این جریان بوده است و می‌بیند که چگونه امام در میان ازدحام شدید، درهم پیچیده می‌شود و خطر آنست که زیر دست و پا بیفتد. به دو نفری که پشت سر امام بوده‌اند اعتراض می‌کند که «چرا ایستاده‌اید؟ منتظرید که ایشان برای شما راه باز کند؟» پاسخ می‌دهند که «جرئت دخالت نداریم، آقا اجازه راه بازکردن به ما نمی‌دهد.» سید علی شاهرودی عصبانی می‌شود، عبا را گوشه‌ای می‌افکند و جلو می‌رود و با سلام و صلوات مردم را از راه ایشان کنار می‌زند. امام مرتب دست به پشت او می‌زند و او را از این کار منع می‌کرده است.

برادر فقید ما مرحوم آقای املائی می‌گفت:

روزی در حرم مطهر حضرت امام حسین(ع) امام خمینی را دیدم که در میان انبوه جمعیت زوار گیر کرده و قدمی نمی‌تواند پیش گذارد، جلو دویده به کنار زدن مردم و باز کردن راه پرداختم. امام با تعرض و تغیر مرا منع می‌کردند و من بی‌توجه به منع ایشان به کار خود ادامه می‌دادم. یکبارہ متوجه شدم که امام از مسیری که من برای ایشان باز کرده‌ام نیامده و تغیر مسیر داده در لابلای جمعیت به راه خود ادامه می‌دهد. هر شب در برنامه تلویزیون پیش از شروع اخبار که چهره امام را در میان ازدحام مردم نشان می‌دهند. اگر دقت کنید می‌بینید که چگونه امام با عصبانیت به پاسداری که گویا می‌خواسته مردم را از سر راه ایشان دور کند اعتراض دارد و برای او رو ترش کرده است.

۵. چنان‌که در پیش‌خاطر نشان ساختم، امام مقید است تا آنجا که امکان دارد که خود را بر دیگری تحمیل نکند، کار خود را خودش انجام می‌دهد. در نجف گاهی اتفاق می‌افتاد که امام روی پشت‌بام متوجه می‌شد که چراغ آشپزخانه یا دستشویی روشن مانده، به خانم و دیگران که در پشت‌بام بودند دستور نمی‌داد که بروند چراغ را خاموش کنند، خود راه می‌افتاد و سه طبقه را در تاریکی پایین می‌آمد، چراغ را خاموش می‌کرد و باز می‌گشت. گاهی قلم و یا کاغذ می‌خواست که در اطاق طبقه دوم منزل بود، به هیچ‌کس حتی به عزیزانش، فرزندان شهید مرحوم حاج سید مصطفی دستور نمی‌داد که برای او کاغذ و قلم بیاورند. خودش بر می‌خواست از پله‌ها بالا می‌رفت و یک ورق کاغذ و یا قلم بر می‌داشت و باز می‌گشت.
۶. نظم امام در زندگی به حدی است که انسان می‌تواند طبق اجرای برنامه کار ایشان ساعت خود را تنظیم نماید. چنان‌که در کتاب «نهضت امام خمینی» آورده‌ام، کارکنان منزل امام در نجف اشرف از حرکت و سکون و خواب و بیداری و نشست و برخاست ایشان درمی‌یافتند که چه ساعت از روز و شب است.
۷. امام در زندگی همواره ساده، زیست می‌کند، ساده می‌پوشد، ساده می‌خورد، از غذای چرب و نرم همواره پرهیز می‌کند، از خوراکی‌های مقوی دوری می‌جوید. در نجف غذای مورد علاقه ایشان نان و پنیر و مغز گردو بود.
- در رفت و آمد پیاده حرکت می‌کرد و به رغم اصرار و فشار همه‌جانبه دوستان و ارادتمندان در نجف، از گرفتن اتومبیل و رفت و آمد با ماشین خودداری ورزید. با آنکه بسیاری از فدائیان راه ایشان در کویت و جاهای دیگر آماده بودند که با دل و جان ماشینی از غیر «وجوه شرعی» به ایشان هدیه نمایند.
- از رفتن به کوفه و گرفتن منزل در آنجا به رغم گرمای شدید و ۵۰ درجه نجف خودداری می‌ورزید. حدود ۲۰ سال در نجف اشرف زیست ولی حتی یک شب را در کوفه نخواست.
۸. استقامت امام در برابر شدائد و مصائب، خود آموزنده و الهام‌بخش است. امام به رغم عواطف و احساسات شدید، همانند کوه در برابر مصائب و نامایمات ایستادگی می‌کند و

بدین‌گونه به امت خود درس صبر، استقامت، بردباری و پایداری می‌دهد.

شهادت ناگهانی شهید مجاهد، مرحوم حاج سید مصطفی خمینی (اعلی‌الله مقامه)، جا داشت که آسمان را با تمام بزرگیش بر سر همه آنانکه او را می‌شناختند خراب کند. شهید حاج سید مصطفی، مجتهدی بود آگاه، عادل، متعهد، مهذب و خودساخته که در تمام ابعاد امام و رهبر امت را پیرو بود و امام در راه ساختن و پرورش او زحمتهای فوق‌العاده‌ای کشیده و به او امیدها داشت. با وجود این، آن‌گاه که خبر شهادت او را دریافت کرد آنچنان بردباری و استقامتی از خود نشان داد که صبر ایوب را بار دیگری در خاطره‌ها زنده ساخت و نه تنها در شهادت او جزع و فزع نکرد، بلکه آن را «از الطاف خفیه الهی» دانست.

امیدوارم که خط و راه امام را به درستی بشناسیم و به کار ببندیم و از پیروان راستین راه امام باشیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی